

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۱۱ پیمان‌ها

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه یازدهم، شرح مختصری از عهد و پیمان‌ها است.

سلام. در این بخش، ما قصد داریم از کتاب یوشع کمی فاصله بگیریم و در مورد چیزی که من آن را چارچوب اصلی چیزی که ما آن را الهیات کتاب مقدس می‌نامیم، می‌بینم صحبت کنیم. من دوست دارم آن را از نظر عهدهای اصلی کتاب مقدس ببینم. در واقع، این عهدها همه در عهد عتیق، حتی عهد جدید هستند.

عهد عتیق به عهد جدید اشاره دارد. من می‌خواهم در مورد هر یک از آنها، یا حداقل عهد ابراهیمی و چیزهایی که از آن سرچشمه می‌گیرد، صحبت کنم تا چارچوبی برای هر سه کتابی که در اینجا در مورد آنها سخنرانی می‌کنیم، تعیین کنم. ما در کتاب یوشع هستیم و نکات مهمی از عهد ابراهیمی وجود دارد که در کتاب یوشع به تصویر کشیده شده است.

در کتاب داوران، موارد مشابه، اما همچنین برخی موارد مهم که به عهد داوود در کتاب داوران و همچنین کتاب روت نگاه می‌کنند، وجود دارد. این بخش به عنوان تعیین چارچوب و زمینه‌سازی برای هر سه کتاب قابل اجرا خواهد بود. برای شروع، می‌خواهم با نگاهی به عهد ابراهیمی شروع کنم.

اگر کتاب مقدس دارید، آن را بردارید و فصل ۱۲ پیدایش را باز کنید. ما به متن آنجا نگاه خواهیم کرد. فقط برای اهداف بزرگتر، متن اصلی برای عهد ابراهیمی در پیدایش احتمالاً پیدایش ۱۲، ۱۵ و ۱۷ خواهد بود.

جاهای زیاد دیگری هم هست که چیزهای دیگری تکرار شده‌اند، اما اگر بخواهید مطالعه عمیق‌تری انجام دهید، اینها متون اصلی هستند. یکی از کارهایی که من در کلاس‌هایم انجام می‌دهم این است که به دانش‌آموزان تکلیف می‌دهم که آن فصل‌ها را بخوانند و فهرستی از تمام چیزهایی که خدا قصد دارد به ابراهیم بدهد یا برای او انجام دهد، تهیه کنند. چیزهای زیادی وجود دارد، ۱۵ یا ۲۰ مورد که معمولاً به آنها می‌رسیم.

ما در اینجا ضمن بحث در مورد عهد، به برخی از آنها نگاهی خواهیم انداخت. با نگاهی به پیدایش ۱۲ شروع خواهیم کرد. به ویژه سه آیه اول، زمینه را فراهم می‌کنند.

برای روشن شدن موضوع، به انتهای فصل ۱۱ نگاهی می‌اندازیم و به شما یادآوری می‌کنیم که ابراهیم، نام اصلی‌اش ابرام و پدرش تارح بود، فصل ۱۱، آیات ۲۷ و بعد از آن. ابرام در اصل اهل اور بود، اما به همراه پدرش، تارح، در شمال بین‌النهرین، در مکانی به نام حران، ساکن شد. آنجا جایی بود که خدا او را فراخواند.

پدرش، تارح، در حران درگذشت، فصل ۱۱، آیه ۳۲. حال در فصل ۱۲، آیات ۱ تا ۳، اولین کلماتی را که خدا به ابرام می‌گوید، می‌بینیم. ما آنها را مرور خواهیم کرد و در اینجا چند نکته بیان خواهیم کرد.

در فصل ۱۲، آیه ۱، خداوند به ابرام گفت، از کشور خود و از خویشاوندان خود و از خانه پدرت به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو. باز هم، شاید برای یادآوری نقشه باشد. خیلی خارج از مقیاس است، اما ابرام در اور در جنوب بوده و جایی همینجا نزدیک حران است.

این باید دورتر از اینجا باشد. او می‌گوید، به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، که سرزمین کنعان است، برو. من فقط به خواندن ادامه می‌دهم و سپس برمی‌گردیم و نظراتمان را بیان می‌کنیم.

آیه ۲ می‌گوید، و تو را ملتی بزرگ خواهم ساخت و تو را برکت خواهم داد و نام تو را بزرگ خواهم ساخت تا تو برکت باشی. کسانی را که تو را برکت دهند، برکت خواهم داد و کسی را که تو را بی‌حرمت کند، نفرین خواهم کرد و در تو، همه خانواده‌های زمین برکت خواهند یافت. نمی‌دانم متوجه کمی تأکید در نحوه خواندن متن، خوانش نمایشی من، شده‌اید یا نه، اما این فقط برای تفنن نبود، بلکه به این دلیل انجام شد که سعی داشتم ساختار دستوری زبان عبری را در پشت آن افعال در آیات ۲ و ۳ منعکس کنم. مجموعه‌ای از پنج فعل وجود دارد که سه تای آنها در آیه ۲ هستند و در زبان عبری به آنها «هم‌گروهی» می‌گویند.

گروه‌ها تأکید ویژه‌ای دارند و به همین دلیل است که من سعی کردم اینجا بر آن تأکید کنم. کل نکته اینجا این است که خدا می‌گوید، من قصد دارم این کارها را انجام دهم و معنای ضمنی آن این است که هیچ کس نمی‌تواند جلوی من را بگیرد. می‌توانیم این را با این جمله خلاصه کنیم: من قطعاً قصد دارم شما را به ملتی بزرگ تبدیل کنم، آیه ۲. من قطعاً قصد دارم شما را برکت دهم. من قطعاً قصد دارم نام شما را بزرگ کنم، آیه ۳. من قطعاً قصد دارم کسانی را که شما را برکت می‌دهند برکت دهم و کسی را که به شما بی‌احترامی می‌کند، قطعاً قصد دارم نفرین کنم. ایده این است.

به عبارت دیگر، این نشان می‌دهد که خداوند در حال به جریان انداختن این عهد بزرگ است و این وسیله‌ای است که او از طریق آن، ملت‌ها و سراسر زمین را برکت خواهد داد.

این ابتکار خداست و هیچ کس نمی‌تواند جلوی او را بگیرد. در اصل، این یک عهد بی‌قید و شرط است. خدا این کار را انجام می‌دهد، هیچ کس نمی‌تواند جلوی او را بگیرد.

افراد می‌توانند در این پیمان شرکت کنند یا از آن خارج شوند، بعداً خواهیم دید، اما چارچوب این پیمان صرفاً به دلیل نافرمانی یک فرد فرو نمی‌باشد. نکته دیگری که به آن اشاره خواهم کرد، در پایان آیه ۲ است بسیاری از نسخه‌ها چیزی شبیه به این می‌گویند، من تو را برکت خواهم داد، تو را به ملتی بزرگ تبدیل خواهم کرد، تو را برکت خواهم داد، نام تو را بزرگ خواهم کرد، و تو یک برکت خواهی بود. به معنای واقعی کلمه در زبان عبری، می‌گوید، و تو یک برکت خواهی بود.

این یک دستور است. نسخه کینگ جیمز این را به این صورت دارد. فکر می‌کنم استاندارد جدید آمریکایی یک پاورقی در حاشیه دارد که این را می‌گوید.

نامیده می‌شود، به گونه‌ای استفاده to be این نوع ساختار با «و» و سپس چیزی که مصدر مطلق فعل می‌شود که می‌توانیم آن را یک بند هدف یا نتیجه بنامیم. این فقط چهار چیز نیست، من شما را به ملتی بزرگ تبدیل خواهم کرد، شما را برکت خواهم داد، نام شما را بزرگ خواهم کرد، و شما یک برکت خواهید بود. بلکه می‌گوید سه چیز اول برای هدف چیز چهارم هستند، با این نتیجه که چیز چهارم وارد عمل می‌شود.

یعنی، خدا قرار است ابراهیم را به ملتی بزرگ تبدیل کند، او را برکت دهد، نامش را بزرگ کند، نه فقط به خاطر خودش، بلکه به این منظور که در پایان آیه ۲، او یک برکت باشد. دیگران معنای ضمنی را درک می‌کنند. در ابتدای این بخش بزرگ در مورد وعده‌های خدا به ابراهیم، واضح است که خدا می‌خواهد از ابراهیم به عنوان وسیله‌ای برای برکت دادن به دیگران استفاده کند.

ابراهیم قرار است دریافت‌کننده‌ی برکت باشد، اما همچنین وسیله‌ی برکت دادن به دیگران. ریشه‌ی این موضوع به اوایل پیدایش، در پیدایش ۳، برمی‌گردد، زمانی که خدا با مار صحبت می‌کند و به او می‌گوید که

بین او و زن، و نسل او و نسل زن، درگیری وجود خواهد داشت، و نسل زن بر نسل مار پیروز خواهد شد، پیدایش ۳، آیه ۱۵. این نوعی اولین کورسوی امید در عهد عتیق، در کتاب مقدس، پس از ورود گناه به جهان است.

این خیلی کلی، خیلی نامشخص و خیلی مبهم است، اما حالا این متن اینجا آغاز تمرکز بیشتر بر آن و روشن تر کردن آن است که خدا قرار است از طریق نسل ابراهیم بر مار پیروز شود و دیگران هم برکت خواهند یافت. حال، اگر این را در پایان آیه ۲ نفهمیده بودیم، آن را به وضوح در آیه ۳ می بینیم، زیرا آیه ۳، می گوید، کسانی را که تو را برکت دهند برکت خواهی داد، و روی دیگر سکه، کسی را که تو را بی حرمت کند نفرین خواهی کرد، و سپس از طریق تو همه قبایل زمین برکت خواهند یافت. حال، بدیهی است که از دیدگاه ما در دوران عهد جدید، می توانیم به گذشته نگاه کنیم و ببینیم که برکت بر ملت ها و برکت بر زمین و همه مردم از طریق مسیح، زندگی و کار و مرگ و رستاخیز او حاصل شده است، اما در طول مسیر، از طریق خود عهد عتیق، همانطور که به جلو می رویم، می توانیم ابراهیم را ببینیم، به عنوان مثال، خود ابراهیم بارها مایه برکت بوده است، و می بینیم که بنی اسرائیل به عنوان کسی که ایمان اسرائیل را پذیرفت، مایه برکت برای مثلاً راحاب بوده اند.

یونس پیام را دریافت می کند و وسیله ای برای برکت ملت آشور، نینوا، می شود. بنابراین، گاهی اوقات این تصور به ما دست می دهد که خدا در عهد عتیق به علاقه به اسرائیل و در عهد جدید به غیریهودیان محدود می شود، اما درست از همان ابتدا، اینجا در پیدایش ۱۲، می بینیم که ابراهیم و فرزندانش قرار است برای دیگران برکت باشند و برای جهان برکت بیاورند، نه فقط برای ملت کوتاه بین و ملی گرای خودشان. یونس، آن مرد، به این نوع دیدگاه اشاره کرد.

او از اینکه نینوا از خدا برکت دریافت کند، کینه داشت، اما کتاب یونس داستان وسیع تری را برای ما تعریف می کند. و این ریشه در پیدایش ۱۲ دارد. پس خدا قرار است با ابراهیم چه کند؟ او قرار است او را به ملتی بزرگ تبدیل کند، او را برکت دهد و نامش را بزرگ کند.

بنابراین این از طریق فرزندان خواهد بود. در فصل ۱۲، آیه ۷، اشاره می کند که او قرار است این سرزمین را به او بدهد. خداوند به او گفت، به فرزندان تو، این سرزمین را خواهم داد.

ابراهیم در آنجا قربانگاهی می سازد. ما به فصل بعدی، فصل ۱۵، می رویم، با او در مورد نسل صحبت می کنیم. نسل قرار است آنجا باشد.

دوباره به سرزمین اشاره می کند. و اجازه دهید فقط به فصل ۱۵ اشاره کنم. جایی که او در موردش صحبت می کند، جایی که خدا در آیه ۱۲ و بعد از آن با ابراهیم در مورد فرزندانش صحبت می کند و اینکه آنها قرار است در آنجا اقامت کنند.

آنها قرار است خارجی باشند. آنها قرار است خودشان گیر باشند در یک سرزمین خارجی. بدیهی است که بعداً متوجه می شویم که آن سرزمین مصر خواهد بود، اما آنها قرار است او را بعد از ۴۰۰ سال برگردانند.

خداوند قرار است آنها را داوری کند. و در آیه ۱۶، فصل ۱۵ آمده است که آنها، یعنی فرزندان او، در نسل چهارم باز خواهند گشت زیرا گناه اموریان هنوز کامل نشده است. اموریان کلمه دیگری برای کنعانیان است.

و بنابراین، در اینجا، ما پیش نمایی از آنچه در کتاب یوشع اتفاق می افتد، داریم، زمانی که خدا آنها را به آن سرزمین بازمی گرداند و او اساساً از اسرائیل به عنوان ابزار خود علیه کنعانیان استفاده خواهد کرد. به نظر

می‌رسد که خدا صبر خواهد کرد و منتظر خواهد ماند. اما زمانی فرا خواهد رسید که گناه‌اموریان به نقطه اوج خود می‌رسد و خدا دیگر نمی‌گوید.

و این چیزی است که ما در کتاب داوران و در کتاب یوشع می‌بینیم. خب، این اولین عهد بزرگ است. این اولین ستون بزرگ الهیات عهد عتیق، الهیات کتاب مقدس است.

دومین ستون بزرگ چیزی است که ما آن را عهد موسی می‌نامیم. و این تمام مجموعه عظیم ادبیاتی است که در خروج و لاویان، اعداد و تثنیه می‌یابیم. این همان چیزی است که بارها و بارها در کتاب یوشع به آن اشاره شده است.

این کتاب شریعت از دهان تو دور نخواهد شد و آنها در انتهای کتاب عهدی را نگه می‌دارند که از شریعت و چیزهایی از این قبیل اطاعت کنند. بنابراین، این پیامدهای عظیمی برای زندگی در اسرائیل در طول نسل‌ها دارد. و مطمئناً بارها و بارها در بقیه کتاب مقدس، در بقیه عهد عتیق به آن اشاره شده است.

این جشن گرفته می‌شود. برای مثال، در مزمور ۱۱۹، طولانی‌ترین مزمور، طولانی‌ترین فصل کتاب مقدس را می‌بینیم. تقریباً هر آیه در آن مزمور، ۱۷۶ آیه، به کلام خدا، شریعت خدا، فرامین، احکام، فرامین و غیره اشاره می‌کند.

و این چیزی است که مؤمن واقعی باید آن را به عنوان منبع زندگی خود بپذیرد. به نظر می‌رسد پولس رسول در مورد عهد موسی به عنوان چیزی که باید از آن اجتناب کرد و چیزی که باید بر آن غلبه کرد و چیزی که ما را به هم پیوند می‌دهد صحبت می‌کند. اما حتی پولس نیز در این مورد حرف‌های خوبی برای گفتن دارد.

و فکر می‌کنم می‌توانیم، بدون اینکه وارد جزئیات شویم، جاهایی در عهد عتیق وجود دارد که در مورد ختنه کردن قلب توسط اسرائیل صحبت می‌کند. و این ایده یک نگرش قلبی درونی است، نه قربانی‌های بیرونی طبق عهد. بنابراین حتی آن دوگانگی که گاهی اوقات در مورد آن می‌شنویم، مبنی بر اینکه نجات عهد عتیق از طریق اعمال یا قربانی‌ها، چیزهای بیرونی، بوده است، توسط متون دیگر عهد عتیق رد می‌شود.

تثنیه ۱۰، جایی حدود آیات ۱۵ یا ۱۶، درباره ختنه کردن قلب صحبت می‌کند. ارمیا فصل ۴، آیه ۴، به این موضوع و تعدادی از آیات دیگر اشاره می‌کند. و بنابراین، خود عهد عتیق از ایده حفظ ایمان به عنوان هسته اصلی آن آگاه است.

حفظ احکام، شاخص بیرونی آن است. من فکر می‌کنم این همان دیدگاهی است که در تنش‌های بین تأکید پولس رسول بر رستگاری تنها از طریق ایمان است، نه از طریق اعمال، می‌بینیم. با این حال، یعقوب در مورد ایمان بدون اعمال صحبت می‌کند که مرده است.

این همان چیزی است که در عهد عتیق می‌بینیم. حال، یک نکته‌ی بسیار مهم در آیه‌ی ۲۶ پیدایش وجود دارد که به ما کمک می‌کند رابطه‌ی بین عهد ابراهیمی و عهد موسی را ببینیم. پس بیایید به آن پردازیم.

به چند آیه اول از باب ۲۶ سفر پیدایش مراجعه کنید. در این مرحله، ابراهیم فوت کرده و اسحاق، همانطور که می‌دانید، پسرش است. و خداوند هسته اصلی وعده‌های فراوانی را که قبلاً به ابراهیم داده بود، برای اسحاق تکرار می‌کند.

و این هسته اصلی آن در آیات ۳ تا ۵ است. و بنابراین در آیه ۳، خدا به اسحاق می‌گوید، در این سرزمین ساکن شو. من با تو خواهم بود. وعده یک رابطه وجود دارد.

من تو را برکت خواهم داد. به تو و فرزندانت، تمام این زمین‌ها را خواهم داد. پس، این فرزند است، این زمین است.

سوگندی را که با ابراهیم، پدرت، یاد کردم، استوار خواهم داشت. پس آن [سوگند] ادامه داشت. نسل تو را مانند ستارگان آسمان کثیر خواهم کرد.

تمام سرزمین‌ها را به آنها بده. و از نسل تو، تمام ملت‌های زمین برکت خواهند یافت. پس این تمام پژواک‌های پیدایش ۱۲، ۱۵، ۱۷ است.

اما حالا چیزی که می‌خواهم واقعاً روی آن تمرکز کنم آیه ۵ است. و همه اینها به این دلیل است که ابراهیم از صدای من اطاعت کرد. و سپس به توالی کلماتی که در اینجا آمده است توجه کنید. در نسخه من، آمده است که او وصایا، فرامین، قوانین و احکام مرا حفظ کرد.

خدا می‌گوید ابراهیم، ابراهیم وصایا، فرامین، قوانین و احکام مرا نگاه داشت. حال، اگر به مزمور ۱۱۹ نگاه کنید، تمام آن کلمات در اشاره به شریعت موسی، عهد موسی یافت می‌شوند. و در اینجا یک مشکل زمانی وجود دارد زیرا ابراهیم صدها سال قبل از موسی زندگی می‌کرد.

پس چطور ممکن است که ابراهیم شریعت را رعایت کرده باشد در حالی که هیچ شریعتی وجود نداشته است؟ بفرمایید. تنها خواسته از ابراهیم این بود که از خداوند پیروی کند، اطاعت کند و ختنه شود. اما این امر از نظر تمام رفتارهایی که باید انجام دهد و رعایت کند و غیره، تا قرن‌ها بعد محقق نشد.

و من فکر می‌کنم این یک شاخص واقعاً مهم برای ماست، زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم، در رابطه خودش با خدا، زندگی خود را به گونه‌ای گذراند که قرن‌ها بعد، می‌توان گفت که او شریعت را رعایت می‌کرد. او شریعت نداشت، اما رابطه ایمانی او با خدا به گونه‌ای بیان شد که پس از وقوع، می‌توان در مورد رعایت شریعت قضاوت کرد. و بنابراین، فکر می‌کنم این به ما کمک می‌کند تا این موضوع را درک کنیم.

به همین دلیل است که رابطه بین این عهده‌ها را به این شکل نوشته‌ام، یعنی اینکه شریعت موسی نشان می‌دهد که چگونه زندگی باید تحت عهد ابراهیمی زیسته شود. هر چقدر هم که عهد موسی عظیم بود، اما نحوه زندگی را که باید در ایمان، یک رابطه ایمانی با خدا، زیسته می‌شد، به روشنی بیان می‌کند. بنابراین، از این نظر، تابع عهد ابراهیمی است و جزئیات بیشتری را بیان می‌کند.

حال، اگر به فصل ۱۷ برگردیم، می‌خواهم بر جنبه‌ی دیگری از وعده‌ها به ابراهیم تمرکز کنم. در فصل ۱۷ آیه ۶، این وعده در میان فهرستی از چیزهایی است که خدا به ابراهیم می‌گوید که به او خواهد داد یا برای او انجام خواهد داد. در آیه ۶، فصل ۱۷ می‌گوید: «من تو را بسیار پربار خواهم کرد».

من تو را به ملت‌ها تبدیل خواهم کرد. به عبارت دیگر، فرزندان و پادشاهان از نسل تو خواهند بود. بنابراین، توجه کنید که بخشی از برکت، بخش جدایی‌ناپذیر از ۱۵ یا ۲۰ موردی که می‌توانیم در مورد آنچه خدا قصد دارد برای ابراهیم انجام دهد، فهرست کنیم، این است که پادشاهان از آن نسل به وجود خواهند آمد.

و من استدلال می‌کنم که این بخشی جدایی‌ناپذیر از برکات است. این ۱۸ برکت و یک خار و یک نفرین نیست که در آنجا ریخته شود. اوه، من تو را با پادشاهانی که از نسل تو می‌آیند نفرین خواهم کرد.

نه، این بخشی جدایی‌ناپذیر از برکات است. او این را وقتی با ابراهیم درباره سارا صحبت می‌کند، تکرار می‌کند. و بنابراین، در آیه ۱۶، خدا می‌گوید، من او را برکت خواهم داد و علاوه بر این، از او پسری به تو خواهم داد.

من او را برکت خواهم داد. او به ملت‌ها تبدیل خواهد شد و پادشاهان قوم‌ها از او پدید خواهند آمد. بنابراین، دوباره وعده پادشاهان وجود دارد.

و سپس در فصل ۳۵، چند نسل بعد، خدا را می‌بینیم که با یعقوب، نواده ابراهیم، صحبت می‌کند. و در آیه چیزی مشابه داریم. خدا به یعقوب می‌گوید، من خدای قادر مطلق هستم، ۱۱.

من اِل شدای هستم. بارور باش، نسل یک ملت را تکثیر کن و از تو گروهی از ملت‌ها پدید خواهند آمد و از نسل تو پادشاهانی پدید خواهند آمد. بنابراین این واقعاً جالب است زیرا می‌توانیم از همان ابتدا ببینیم که بخشی از آنچه خدا قصد داشت برای ابراهیم و فرزندانش انجام دهد این بود که پادشاهانی از نسل او پدید آیند.

حال، بدیهی است که پادشاهان برخی از ملت‌ها، ادومی‌ها و دیگران که به نوعی از آن نسل آمده‌اند، وجود دارند، اما همچنین به پادشاهانی اشاره دارد که از نسل خود اسرائیل می‌آیند. بخشی از برکات. کمی به جلو برویم و به فصل ۴۹ پیدایش برسیم، و اکنون یعقوب را در پایان عمرش داریم که ۱۲ پسرش را دارد و همه آنها در مصر با هم ملاقات کرده‌اند.

او پسرانش را دور خود جمع کرده و برای هر یک از پسران دعای خیر می‌کند. و اگر به این فصل نگاه کنید به صورت شعر نوشته شده است. یک یا دو بیت برای بیشتر پسران وجود دارد، از بزرگترین شروع می‌شود و تا کوچکترین ادامه می‌یابد.

و چند مورد از این نعمت‌ها برجسته هستند. نعمت یوسف در آیات ۲۲ تا ۲۶ به طور ویژه برجسته است. و این تعجب‌آور نیست زیرا یوسف قهرمان یک سوم پایانی کتاب پیدایش بوده است.

اما برکتی که در آیات ۸ تا ۱۲ بر یهودا نازل شده نیز بسیار برجسته است. و این کمی تعجب‌آورتر است زیرا وقتی برای اولین بار در فصل ۳۸ با یهودا آشنا می‌شویم، او کارهای بدی انجام می‌دهد. او توسط عروسش که لباس فاحشگی پوشیده، اغوا می‌شود.

اما در مقاطع مختلف، وقتی که بین مصر و یوسف اختلاف پیش می‌آید، یهودا پا پیش می‌گذارد و حرف درست را می‌زند و با یک برکت خوب پاداش می‌گیرد. پس بیایید به آن متن نگاه کنیم. پیدایش ۴۹ آیه ۸. یهودا، برادرانت تو را ستایش خواهند کرد.

دست تو بر گردن دشمنانت خواهد بود. پسران پدرت در برابر تو تعظیم خواهند کرد. این یک کنایه است. زیرا پیش از این در فصل ۳۷، یوسف خواب‌هایی دیده بود که پسرانش در برابر او تعظیم می‌کردند.

و البته، آنها این کار را وقتی که پایین آمدند و یوسف در دربار فرعون مقام بالایی داشت، انجام دادند. آنها در برابر او تعظیم کردند. اما اکنون این برکت به زمانی نگاه می‌کند که قدرت بیشتر در نسل یهودا منتقل می‌شود یا بیشتر در دست خواهد بود، نه یوسف.

بنابراین، بیایید به آیه ۱۰ نگاه کنیم. در آن آمده است که عصا از یهودا و نه عصای فرمانروایی از میان پاهایش دور نخواهد شد. و بنابراین، عصا نماد اقتدار پادشاه است.

عصای بزرگ، که در بیشتر فرهنگ‌ها به طرز مجلی تزئین شده است. و بعد می‌گوید، نسخه‌های مختلفی از می‌گویند تا زمانی که NASB این سطر سوم آیه ۱۰ به روش‌های مختلفی خوانده شده‌اند. کینگ جیمز و شیلو بیاید.

می‌گوید تا زمانی که ESV و دیگران می‌گویند تا زمانی که به دست کسی که به آن تعلق دارد برسد. و NIV موافق هستیم تا زمانی که به دست کسی که به آن تعلق دارد برسد NIV خراج به او برسد. من با خواندن

به عبارت دیگر، این عصای سلطنتی در انتظار دریافت‌کننده‌ای شایسته است. و ما به آینده نگاه می‌کنیم و می‌توانیم ببینیم که مسیح قطعاً همان است. شاید بتوانیم داوود را پیش از او به عنوان وارث مشروع آن اقتدار سلطنتی ببینیم.

اما صرف نظر از اینکه چگونه آن سطر سوم را ترجمه کنیم، کل نکته آیه ۱۰ این است که اقتدار پادشاهی باید در یهودا ساکن باشد. بنابراین، ما وعده‌های یکسانی از پادشاهان را می‌بینیم که از نسل ابراهیم در اوایل کتاب می‌آیند. اکنون در اینجا متمرکز شده‌ایم و می‌آموزیم که این اتفاق از نسل یهودا خواهد افتاد.

بنابراین، وقتی به جلو نگاه می‌کنیم، قرن‌ها بعد اولین پادشاه، شائول، داوود و غیره را داریم. و یک رشته از آموزه‌ها وجود دارد که من مطمئناً در دوران کودکی‌ام یاد گرفتم، و در آکادمی‌های علمی و همچنین کلیسا رایج است، که وقتی اسرائیل درخواست پادشاه کرد، کار اشتباهی بود و قصد خدا این بود که اسرائیل هرگز پادشاه نداشته باشد. دیدگاه من که در چند دقیقه آینده توضیح خواهیم داد این است که خیر، نهاد پادشاهی از همان ابتدا بخشی از نقشه و ایده خدا بود.

ما این را اینجا در این قسمت‌های پیدایش می‌بینیم. و بنابراین، ما باید درخواست پادشاه در سموئیل را که، یک درخواست گناه‌آلود بود، تفسیر کنیم. ما باید آن را با توجه به آنچه در این قسمت‌های قبلی می‌بینیم تفسیر کنیم.

و بنابراین، ما سعی خواهیم کرد که این کار را در ادامه انجام دهیم. بنابراین، با دنبال کردن این خط پادشاهی، که به نوعی به عهد داوود منتهی می‌شود، ریشه در عهد ابراهیمی دارد و یک بخش بسیار مهم در کتاب تثنیه وجود دارد که اکنون باید به آن بپردازیم. بنابراین کتاب مقدس خود را تا فصل ۱۷ تثنیه باز کنید، و ما به چیزی در آنجا نگاه خواهیم کرد.

و در فصل ۱۷، اگر کتاب مقدسی دارید که سرفصل دارد، احتمالاً بین آیات ۱۳ و ۱۴ سرفصلی دارید که چیزی در مورد قانون پادشاه، شاه یا چیزی شبیه به آن می‌گوید. و آیات ۱۴ تا ۲۰، تثنیه ۱۷، به زمانی که آنها قرار است پادشاهی داشته باشند، نگاه می‌کنند. بنابراین، اگر به یاد داشته باشید، کتاب تثنیه، موسی است که به گذشته نگاه می‌کند به آنچه خدا برای آنها انجام داده است و به آینده نگاه می‌کند، و با نسل دوم که از مصر بیرون آمده بودند صحبت می‌کند.

موسی به آینده و زندگی در آن سرزمین چشم دوخته بود. او با آنها نخواهد بود، و این یکی از آن قسمت‌هایی است که او به آینده نگاه می‌کند و در مورد برخی چیزها به او هشدار می‌دهد. پس بیایید به آنچه در آن آمده است نگاه کنیم.

آیه ۱۴، تثنیه ۱۷، وقتی به سرزمینی که خداوند، خدایان، به شما می‌دهد، وارد شوید و آن را تصرف کنید و در آن ساکن شوید، و سپس بگویید: من پادشاهی بر خود خواهم گماشت، مانند همه ملت‌هایی که در اطراف من هستند. بنابراین، موسی، در زمان خود، حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد، زمانی را پیش‌بینی کرد که

بنی اسرائیل بگویند: ما به پادشاهی درست مانند ملت‌های اطراف خود نیاز داریم. از دیدگاه ما، وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این اتفاق حدود ۴۰۰ سال بعد در روزگار داوود رخ داد.

اما حالا فکر می‌کنم دیدن پاسخ خدا از طریق موسی واقعاً جالب است، زیرا خدا نمی‌گوید، نه، شما نباید پادشاه داشته باشید. بلکه، آیه ۱۵ می‌گوید، شما می‌توانید مانند همه ملت‌ها، پادشاهی بر خود تعیین کنید. متأسفم، شما می‌توانید پادشاهی بر خود تعیین کنید.

می‌گوید، حتماً پادشاهی را بر خود بگمار، و من فکر NIV. نحو آن در زبان عبری یک جمله تأکیدی است. می‌کنم این نوعی سوءتفاهم است. این بیشتر یک تأکید است.

است. و اساساً می‌گوید، بله، som، در زبان عبری، این یک مصدر مطلق به علاوه یک فعل ناقص، فرمایید، انجامش دهید. این کاری است که من می‌خواهم شما انجام دهید. بنابراین خدا به آنها اجازه می‌دهد که پادشاه را داشته باشند.

این بخشی از نقشه اوست، اما شرطی وجود دارد. شرایطی وجود دارد، و اکنون حدود شش شرط در آیات بعدی وجود دارد که نوع پادشاهی را که اسرائیل باید داشته باشد، در مقابل نوع پادشاهی که در ملت‌ها وجود دارد، محدود می‌کند. بنابراین، مورد اول، اواسط آیه ۱۶، باید کسی باشد که خداوند، خدای آنها انتخاب کند.

نمی‌تواند هر کسی باشد. و بنابراین اگر تاریخ کتاب مقدس خود را در کتاب داوران به یاد داشته باشید، یکی از پسران جدعون به نام ابیملک وجود دارد که ۷۰ برادر خود را می‌کشد، یکی فرار می‌کند، و ابیملک خود را به عنوان پادشاه معرفی می‌کند، و او به مدت سه سال به عنوان پادشاه سلطنت می‌کند، و سپس ترور می‌شود. اما کتاب مقدس هرگز در نظر نگرفته است، و بنابراین از نظر فنی، ابیملک می‌تواند به عنوان اولین پادشاه اسرائیل دیده شود، اما کتاب مقدس هرگز با او اینگونه رفتار نمی‌کند زیرا خدا او را انتخاب نکرده است.

او خود را به عنوان پادشاه با اقتدار خود منصوب کرد. معیار اول، انتخاب پادشاه توسط خدا است. معیار دوم، پایان آیه ۱۶، باید کسی از میان برادرانشان باشد که او را به عنوان پادشاه بر خود منصوب کنند، نه یک بیگانه.

بنابراین، باید یک اسرائیلی باشد، معیار دوم. معیار سوم، شما نباید اسب‌های زیادی برای خودتان تهیه کنید، یا مردم را مجبور کنید که برای تهیه اسب‌های زیاد به مصر برگردند. بنابراین در همان بخش اول متوقف می‌شویم.

پادشاه قرار نیست اسب‌های زیادی به دست آورد، قرار نیست برای خودش اسب تکثیر کند. و پشت این ماجرا چیست؟ و بخش هوس‌باز من می‌گوید، خب، خدا نمی‌خواست که آنها روی مسابقات اسب‌دوانی شرط‌بندی کنند، قمار روی اسب، اما واقعاً اینطور نیست. اساساً، اسب‌ها ستون فقرات ارتش در جوامع باستانی بودند، به خصوص در مصر، در بسیاری از جاها، آنها ارابه‌ها را می‌کشیدند، و ارابه‌ها وسیله اصلی بودند، چیزی شبیه به معادل باستانی تانک‌ها.

و بنابراین اجازه دهید اینجا برای شما تصویری بکشم که این موضوع را به نوعی نشان می‌دهد. این برداشت من از چیزی است که در یک نقاشی مصری در یکی از معابد یافت شده است. این فرعون را در ارابه‌اش نشان می‌دهد.

خب، این نقاشی وحشتناک من از فرعون در ارابه‌اش است. اسب ارابه را می‌کشد. شاید این اسب زیادی باردار باشد.

ما باید بهتر عمل کنیم. اما این بخشی از یک نقاشی دیواری بزرگتر است. اما نکته این است که دشمنانی را که او با آنها در حال مبارزه است نیز نشان می‌دهد.

و دشمنان اینجا هستند. اسب فرعون را نشان می‌دهد که دشمنان را لگدمال می‌کند، و آنها به وضوح در مقیاس متفاوتی هستند. و نکته اصلی این است که فرعون یک جنگجوی بزرگ است.

او فاتح بزرگ دشمنان است. او مرد شماره یک جامعه است. و این الگویی است که در سراسر خاورمیانه می‌یابیم.

شما این را در شمایل‌نگاری‌ها، تصاویر آشور و بابل، و نقش برجسته‌هایی که آنها بر روی ساختمان‌هایشان به جا گذاشته‌اند، می‌بینید. شما آن را در مصر نیز می‌بینید. همچنین آن را در متونی که فرعون و پادشاهان آشوری و بابلی از خود به جا گذاشته‌اند، می‌بینید.

آنها خود را به عنوان بزرگترین فرد جامعه و غیره به تصویر می‌کشیدند. بنابراین، حالت پیش‌فرض یک پادشاه در خاور نزدیک باستان این بود که پادشاه، جنگجوی بزرگ باشد، یا از طرف دیگر، بزرگترین جنگجو کسی بود که به مقام پادشاهی می‌رسید. و این همان چیزی است که خدا در اینجا می‌گوید که پادشاه اسرائیل نباید انجام دهد.

پادشاه اسرائیل نباید اسب‌ها را تکثیر می‌کرد. پادشاه اسرائیل قرار نبود این الگو باشد. چرا؟ خب، ما می‌دانیم که معمولاً وقتی اسرائیل با دشمن روبرو می‌شد، این خدا بود که پیروزی را به او می‌داد.

و رهبر، چه موسی باشد چه یوشع یا داوود یا هر کس دیگری، نباید خود را برتر بدانند، بلکه باید اعتبار را به خدا بدهد. در عهد عتیق یک الهیات کامل وجود دارد که در آن از خدا به عنوان جنگجو صحبت می‌کنیم. الهیات جنگجوی الهی مبنی بر اینکه خدا کسی است که پیروزی‌ها را به ارمغان می‌آورد و غیره. بنابراین، این یک چیز عمیقاً ضد فرهنگی است که پادشاه اسرائیل قرار است باشد.

قرار نیست شبیه ملت‌ها باشیم. این چیزی است که پشت این ایده نهفته است. و بنابراین، چیزی که اسرائیل درخواست می‌کرد، بعداً متوجه می‌شویم، آنها پادشاهی شبیه ملت‌ها می‌خواستند.

آنها پادشاهی مثل این می‌خواستند. اما خدا نوع دیگری از پادشاه را می‌خواست. پس، ادامه می‌دهیم.

در پایان آیه ۱۶، آمده است که مردم را مجبور نکنید برای به دست آوردن اسب‌های زیاد به مصر بازگردند. از آنجایی که خداوند به شما گفته است، دیگر هرگز به آن راه برنگردید. بنابراین، نکته سوم این است که آنها نباید اسب‌های زیادی به دست آورند.

نکته چهارم این است که سعی نکنید با خارجی‌ها متحد شوید که به شما کمک کنند. به مصر برنگردید، به آنها تکیه کنید. باز هم، مفهوم ضمنی این است که به جای آن به من تکیه کنید، به خداوند تکیه کنید.

متأسفانه و از قضا، صدها سال بعد، در روزگار ارمیا، بابل اسرائیل و اورشلیم را تهدید می‌کرد و ارمیا به آنها نصیحت کرد و گفت: «زمان آن رسیده است که خدا شما را به بابل ببرد و از آنها به عنوان مجازات شما استفاده کند. اما خدا شما را ۷۰ سال دیگر باز می‌گرداند. پس در برابر آن مقاومت نکنید.»

به بابل بروید، در آنجا خانه بسازید، ریشه بدوانید، در جایی که کاشته شده‌اید شکوفه دهید، و خدا در زمان مناسب شما را باز خواهد گرداند. با این حال، گروهی در اورشلیم بودند که می‌خواستند با مصر متحد شوند. و از قضا و غم‌انگیز، آنها ارمیا را ربودند و به مصر رفتند.

آنجا جایی بود که ارمیا مرد. بنابراین این مثالی از ممنوعیت است. آنها با آن مخالفت کردند.

بنابراین، نکته چهارم این است که با بیگانگان پیمان نبندید. نکته پنجم، آیه ۱۷، او نباید زنان زیادی برای خود بگیرد، مبادا دلش برگردد. بنابراین ایده معمول در اینجا این است که پادشاه با بیگانگان پیمان می‌بندد و شاید دختران خود را با هم عوض کنند.

و اگر من با دختر شما ازدواج کرده باشم، شما پادشاه خارجی هستید، به احتمال زیاد به ملت شما حمله نخواهم کرد. و سپس نکته ششم، او نباید برای خود نقره و طلای زیادی به دست آورد. یا در برخی نسخه‌ها می‌گویند، او نباید نقره و طلا را چند برابر کند.

و بنابراین، پادشاه نباید سعی کند خودش را ثروتمند کند. حالا هر وقت این متن را می‌خوانم و به این نکته می‌رسم، نوعی تصویر هولوگرافیک به ذهنم خطور می‌کند، و مطمئنم که برای اکثر شما، شما هم به همان چیزی فکر می‌کنید که امیدوارم فکر کنید، که همان سلیمان است. پادشاه سلیمان صدها همسر داشت، هزاران اسب، صدها همسر و ثروت زیادی داشت.

بنابراین، سلیمان نمونه‌ی کاملی از پادشاه ایده‌آل در اینجا در تثبیه بود. حال، سلیمان مرد بزرگی بود کارهای شگفت‌انگیزی انجام داد، بسیار خردمند بود، خدا او را برکت داد، ضرب‌المثل‌های زیادی نوشت و غیره، اما اساساً در پایان عمرش دقیقاً به دلیل همسرانی که قلب او را از خداوند دور کردند، شکست خورد اول پادشاهان، فصل ۱۱، می‌گوید که او عاشق زنان بیگانه‌ی زیادی بود، از جمله دختر فرعون و دختران ملل دیگر که خدا دقیقاً در مورد آنها گفته است که نباید با آنها ازدواج کنید و غیره.

بنابراین، سلیمان نمونه‌ای غم‌انگیز از آن نوع پادشاهی است که در اینجا تجویز نشده است. بنابراین من فقط می‌خواهم زمینه را فراهم کنم که یک معیار ششم برای پادشاه بنی‌اسرائیل وجود دارد که باز هم یک معیار عمیقاً ضدفرهنگی است و آن این است که اسرائیل از بسیاری جهات از اعمال بیگانگان متمایز و دور باشد. شما این را در شیوه‌های پرستش آنها خواهید دید، و آنها به جای خدایان متعدد، یک خدا را می‌پرستیدند، در قربانی‌ها و همه اینها، اما همچنین در نوع پادشاهی که آنها خواهند داشت، و نوع پادشاهی که آنها خواهند داشت، با پادشاهان و ملت‌ها بسیار متفاوت خواهد بود.

حالا همه اینها مقدمه‌ای است بر آنچه در کتاب داوران خواهیم دید، و حالا به سراغ کتاب داوران می‌رویم و به چند نکته اشاره می‌کنیم. اگر به فصل ۸ داوران مراجعه کنید، به بخشی در اینجا خواهیم پرداخت که تا حدودی مرتبط است. اول، زمینه اینجا این است که داوران ۶ تا ۸ داستان جدعون، یکی از داوران، را روایت می‌کنند و جدعون مرد بزرگی بود.

او در فصل ۶ قربانگاه‌ها، قربانگاه‌های بت‌پرستان را ویران کرد، و در فصل ۷، داستان کوتاهی از جدعون با ارتش داریم، او ۳۲۰۰۰ مرد دارد، و خدا می‌گوید این خیلی زیاد است، بنابراین آنها هر کسی را که می‌خواست به خانه برود، رها می‌کنند، در نهایت با ۱۰۰۰۰ نفر مواجه می‌شوند، اما باز هم، خدا می‌گوید خیلی زیاد هستند، و آنها باید با نوشیدن شرابی خاص از این آزمون عبور کنند، و در نهایت به این نتیجه می‌رسند که فقط ۳۰۰ نفر هستند، و هزاران مدیانی هستند که قرار است با آنها بجنگند، و بنابراین کل نکته این داستان این است که فقط ۳۰۰ مرد در مقابل این هزاران نفر، که اگر و زمانی که پیروزی فرا برسد، البته، معمولاً

می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که اگر خدا با آنها باشد، پیروزی برای اسرائیل خواهد بود. اگر و زمانی که پیروزی فرا برسد، واضح است که به این دلیل خواهد بود که خدا به آنها پیروزی داده است، نه به خاطر چیزی از جانب خودشان. بنابراین، در فصل ۸، ما نبرد و پیروزی را می‌بینیم، و آنها پادشاه را دستگیر می‌کنند و غیره. اما من می‌خواهم اکنون بر پیامدهای نبرد، و به ویژه در داوران ۸، آیات ۲۲ و ۲۳ تمرکز کنم.

بنابراین، آیه ۲۲ می‌گوید، مردان اسرائیل به جدعون گفتند، این دوباره بعد از فرو نشستن گرد و غبار است آنها در نبرد پیروز شدند، آنها گفتند، بر ما حکومت کن، تو، پست، نوهات نیز، پادشاه ما باش. آنها از جدعون می‌پرسند، آیا فکر می‌کنند جدعون باید پادشاه باشد، و چرا؟ می‌گوید چون تو سرزمین را از دست مدیان نجات داده‌ای. اینجا یک طنز بزرگ وجود دارد.

این مردان احمق هستند. آنها درس فصل ۷ را با ماجرای ۳۰۰ نفر کاملاً وارونه کرده‌اند، و این همان نوع پادشاهی است که آنها می‌خواهند. آنها جدعون را به عنوان قهرمان فاتح می‌بینند، و به همین دلیل، او باید پادشاه آنها باشد.

بنابراین، مردان جدعون دقیقاً همان نوع نگرش نادرست نسبت به اینکه چه کسی باید پادشاه باشد را به تصویر می‌کشند. بنابراین، باید به جدعون آفرین گفت که همه چیز درست است. در آیه ۲۳، او می‌گوید، نه، من بر شما حکومت نخواهم کرد.

پسر من بر شما حکومت نخواهد کرد، زیرا یهوه، خداوند، بر شما حکومت خواهد کرد. پس این حرف درستی است. اگر می‌خواهید من پادشاه باشم چون جنگجوی بزرگی هستم، نه، من به اندازه کافی می‌دانم که بدانم این خداست که پیروزی را به ما داده و او باید پادشاه ما باشد.

بنابراین، او حرف درستی زد، اما من مطمئن نیستم که کاملاً با این موضوع موافق بوده باشد، زیرا بلافاصله پس از این، او شروع به رفتار کردن مانند یک پادشاه می‌کند. در آیه ۲۴، به او می‌گوید که تمام ثروتشان را برایشان بیاورد. در نهایت، او از آن، هر چه که بود، یک ایفود درست می‌کند و این برای او و خانواده‌اش دائمی می‌شود.

در آیه ۲۷، تمام اسرائیل در پی آن زنا کردند، در پی آن فاحشگی کردند، و برای جدعون و خانواده‌اش دائمی شدند. بنابراین، به نوعی، او به عنوان رهبر آنها عمل می‌کرد، می‌گفت، وسایلتان را برای من بیاورید و مانند یک پادشاه رفتار می‌کرد. و سپس به طرز طعنه‌آمیزی، او ۷۲ پسر دارد، و یکی از آنها، در آیه ۳۱، کنیزی دارد. که برایش پسری به دنیا آورده و او را ابیملک نام نهاده است.

و فقط برای اینکه به درس کوچک به زبان عبری بهتون بدم، اکثر شما این کلمه رو می‌شناسید. این به کلمه آرامی به معنی پدر و بابا هست. اون رو در عهد جدید پیدا کنید.

داشته باشید، به معنی پدرم است | است. و اگر در انتها AV کلمه عبری برای پدر نیز مشابه است. فقط.

و اگر بعد از آن این کلمه را داشته باشید، کلمه میلک همان کلمه پادشاه است. بنابراین، جدعون پسرش را پدر من پادشاه است «یا» پدر من پادشاه «نامگذاری می‌کند. فکر می‌کنم یک طعنه بزرگ در اینجا وجود دارد.

بنابراین، اگرچه جدعون کلمات درست را گفت، اما در نهایت حرفش را خوب تمام نکرد، بیایید اینطور بگوییم. و البته، پسرش ابیملک کسی است که در فصل ۹ خود را به عنوان پادشاه معرفی می‌کند، و ما قبلاً

به این موضوع اشاره کرده‌ایم. بنابراین در اینجا مثالی داریم که در داستانی روایت می‌شود که در آن تصویب پادشاه، پادشاه ایده‌آل تثبیه ۶-۱۷، پس‌زمینه این داستان است.

و یک کار دیگر هم با قضات انجام خواهیم داد. و آن این است که، بیایید به پایان کتاب نگاهی بیندازیم. و اینجا یک سری جملات تکراری وجود دارد.

و ما با فصل ۱۷، آیه ۶ شروع می‌کنیم. و ۱۷، آیه ۶ می‌گوید، در آن روزها، هیچ پادشاهی در اسرائیل نبود هر کس آنچه را که در نظر خودش درست بود، انجام می‌داد. هیچ پادشاهی در اسرائیل نبود، همه در نظر خودشان درست عمل می‌کردند.

فصل ۱۸، آیه ۱، در آن روزها، هیچ پادشاهی در اسرائیل نبود. فصل ۱۹، آیه ۱، در آن روزها، هیچ پادشاهی در اسرائیل نبود، که به نوعی زمینه را فراهم می‌کند. اما سپس کتاب با همان نکته به پایان می‌رسد، درست مانند ۱۷، آیه ۶. فصل ۲۱، آیه ۲۵ می‌گوید، در آن روزها، هیچ پادشاهی در اسرائیل نبود.

هر کسی کاری را که از نظر خودش درست بود انجام داد. حالا، در این سری از ضبط‌ها، در مورد کتاب داوران سخنرانی خواهیم کرد. خواهیم دید که در طول آن سال‌ها، نوعی سیر نزولی در زندگی اسرائیل وجود داشته است.

یه جورایی یه چرخه تکراری وجود داره. من به این چرخه تکراری اینجوری نگاه می‌کنم. من به این چرخه تکراری اینجوری نگاه نمی‌کنم، بلکه اینجوری نگاه می‌کنم.

این یک چرخه رو به پایین از نظر اخلاقی و معنوی است. و بنابراین، داستان‌های پایان کتاب بدتر و بدتر می‌شوند. و سرانجام به این نقطه پایانی می‌رسد، و نویسنده کتاب می‌گوید، اوضاع به این نقطه رسیده است زیرا هیچ پادشاه خدایی در اسرائیل وجود ندارد.

هر کسی هر کاری که دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. بنابراین، گاهی اوقات این عبارت، یعنی «از نظر خودشان درست انجام دادن»، مورد بحث قرار می‌گیرد. برخی از محققان، از جمله یکی از اساتید من در رساله دکتری، استدلال می‌کردند که از نظر خودشان درست انجام دادن کار خوبی است و این دوره، دوره صلح و هماهنگی در طول تاریخ اسرائیل بود، زمانی که پادشاهی وجود نداشت.

و وقتی پادشاهان آمدند، این چیز بدی بود. اما من معتقدم که اکثر محققان استدلال می‌کنند که نه، این چیز بدی است. و از نظر خودشان درست عمل کردن، در مقابل درست عمل کردن از نظر خداوند.

اصطلاح «کار درست از نظر بلانک» ۴۰ بار در عهد عتیق، ۳۰ بار از نظر خدا و بار دیگر از نظر خودشان آمده است. چند باری هم «کار درست از نظر خودشان» تقریباً خنثی است، مثلاً می‌گوید هویج می‌خواهم. یا نخودفرنگی؟ هر کاری که از نظر خودتان درست است را انجام دهید. می‌توانید تصمیم بگیرید.

مسئله‌ی مهمی نیست. اما در بقیه‌ی مواقع، هشت بار دیگر، همیشه چیز بدی است. این با انجام کار درست از نظر خدا در تضاد است.

بنابراین، من فکر می‌کنم نویسنده اینجا می‌گوید، اوضاع اینقدر بد است چون همه از نظر خودشان درست عمل می‌کنند. و چرا اینطور است که آنها از نظر خودشان درست عمل می‌کنند؟ به این دلیل است که هیچ پادشاه خدایی به عنوان رهبر، به عنوان الگو وجود ندارد. من باید از شما بخواهم که در این متن انگشتان را نگه دارید.

و می‌خواهم شما را به متن تثنیه برگردانم، چون عذرخواهی می‌کنم که فراموش کردم یک نکته را در مورد متن آنجا بگویم. پس، اینجا نگهش می‌داریم، برمی‌گردیم به تثنیه ۱۲، ۱۷. و بنابراین به این فهرست از کارهایی که پادشاه نباید باشد یا انجام دهد، تثنیه ۱۷، آیات ۱۵ تا ۱۷، نگاهی می‌اندازیم.

اما حالا، آیات ۱۸ تا ۲۰ کارهایی است که پادشاه خداترس باید انجام دهد، باید باشد. و بنابراین آنها نباید ازدواج کنند، می‌دانید، اسب‌ها، زنان، ازدواج و غیره و غیره. بلکه، کاری که پادشاه باید انجام دهد، آیه ۱۸ می‌گوید، وقتی او بر تخت سلطنت خود بنشیند، برای خود در کتابی نسخه‌ای از این قانون را که توسط کاهنان لای تأیید شده است، خواهد نوشت.

این با او خواهد بود. او تمام روزهای زندگی خود آن را خواهد خواند تا یاد بگیرد که با نگره داشتن تمام کلمات این قانون، این فرایض، از خداوند، خدای خود بترسد، تا قلبش بر برادرانش مغرور نشود، تا از احکام به راست یا چپ منحرف نشود، تا او و فرزندانش در اسرائیل در پادشاهی خود دوام بیاورند. بنابراین، کلید موفقیت برای پادشاه خداترس چیست؟ ریشه داشتن در کلام خداست.

او باید ریشه در تورات، قانون، داشته باشد و این کلید موفقیت است. بنابراین، کلید موفقیت جنگجوی بزرگ بودن نیست. کلید موفقیت اتکا به خداست.

خب، حالا برگردیم به متن قاضی، این پس‌زمینه‌ی ماجراست. و من فکر می‌کنم نویسنده‌ی کتاب داوران می‌گوید، هر کسی از نظر خودش درست عمل می‌کند، چون پادشاهی در کار نبود، یک پادشاه خداترس که الگوی برای حفظ کلام خدا و پیروی از خداوند باشد. پادشاه قرار نیست الگوی جنگجوی بزرگ باشد.

خدا جنگجوی اوست. آنها به خدا وابسته هستند و پادشاه باید الگو باشد. گاهی اوقات در عهد عتیق به مناصب کاهنان و قاضی و پادشاه و پیامبر فکر می‌کنیم و کاهنان و پیامبران به ویژه مناصب معنوی هستند.

پادشاه و قضات بیشتر مناصب سیاسی و اداری هستند. اما من معتقدم که حتی قضات و پادشاهان نیز کارکردی معنوی داشتند، به خصوص پادشاهانی که قرار است الگو و رهبر ریشه داشتن در کلام خدا باشند بنابراین به یک معنا، می‌توانیم این آیه آخر کتاب داوران را برعکس کنیم و بگوییم، چون در اسرائیل پادشاهی وجود ندارد، همه از نظر خودشان درست عمل می‌کنند، زیرا هیچ پادشاه خدایی وجود ندارد.

یا از طرف دیگر، اگر یک پادشاه خداترس در اسرائیل وجود داشت، اوضاع به اینجا نمی‌رسید. بنابراین، از برخی جهات، خلاصه پیام کتاب داوران این است که نویسنده پرچم کوچکی را تکان می‌دهد و می‌گوید، ما به یک پادشاه نیاز داریم. ما به یک پادشاه خداترس نیاز داریم تا با این نوع افراد که هر کاری می‌خواهند انجام می‌دهند، مقابله کنیم.

این بخشی از آن است. بنابراین، این نگاهی به آینده است تا در نهایت به عهد داوود برسیم. در نهایت آخرین کاری که در این بخش در مورد عهدها و پادشاهی انجام خواهیم داد، بررسی اول سموئیل ۸ است. لطفاً به آن پردازید.

و این همان قسمتی است که اسرائیل اکنون درخواست پادشاه می‌کند. واضح است که این یک درخواست، گناه‌آلود است، اما ما سعی خواهیم کرد آن را در چارچوب آنچه که به آن نگاه کردیم، قرار دهیم. بنابراین «اول سموئیل ۸، آیه ۱، می‌گوید:» و سموئیل پیر شد و پسران خود را بر اسرائیل داوران قرار داد.

و چند مشکل در این مورد وجود دارد. همین الان، باید گوش‌هایمان را تیز کنیم. اولاً، این اولین باری است که کسی خودش وظیفه تعیین قاضی را بر عهده گرفته است.

در کتاب داوران، هر زمان که نیاز بود، این خدا بود که داور بعدی را برمی‌انگیخت. بنابراین، سموئیل با اختیار خودش این کار را بر عهده می‌گیرد. و این نباید ما را از اینکه این موضوع شروع به آشکار شدن می‌کند، متعجب کند.

دوم اینکه، به نظر می‌رسد برای اولین بار، کسی در تلاش است تا چیزی را که می‌توانیم جانشینی سلسله‌ای بنامیم، برقرار کند. در کتاب داوران، داوران از سراسر کشور انتخاب می‌شدند. خداوند آنها را مستقل از یکدیگر برانگیخت.

اما سموئیل در تلاش است تا پسران خود را منصوب کند و یک سلسله خانوادگی از داوران ایجاد کند، که باز هم برخلاف چیزی است که قبلاً دیده‌ایم. بنابراین، نباید از اینکه اوضاع به هم می‌ریزد تعجب کنیم. در آیه ۳ می‌گوید پسرانش در راه او گام برداشتند،

آنها به دنبال سود و غیره منحرف شدند. و این باعث می‌شود که بزرگان قوم در آیات ۴ و ۵ بیایند و از سموئیل پادشاهی بخواهند. بنابراین، آیه ۵ می‌گوید: «اینک تو پیر شده‌ای، پسرانت به راه تو نمی‌روند».

بنابراین، برای ما پادشاهی تعیین کن تا، به معنای واقعی کلمه در عبری، بر ما داوری کند. فکر می‌کنم بسیاری از نسخه‌ها می‌گویند که بر ما حکومت کند، ما را رهبری کند، چیزی شبیه به این. اما کلمه به معنای داوری کردن است.

و من فکر می‌کنم این نکته قابل توجه است زیرا اگر به کتاب داوران، وظیفه اصلی داوران، نگاهی بیندازید. آنها در پاسخ به یک تهدید نظامی برانگیخته شدند. و خدا داور بعدی را برای کمک در برابر آن برانگیخت بنابراین در اینجا آنها از پادشاهی می‌خواهند که همان کاری را که داوران انجام داده بودند، انجام دهد، یعنی آنها را در نبرد رهبری کند.

تفاوت این است که قضات در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و به شیوه‌ای موقت منصوب شدند. و سپس به راه خود رفتند. یک پادشاه کسی با بوروکراسی تثبیت شده، نهادی تثبیت شده خواهد بود که بار سنگینی بر دوش او خواهد بود.

و سموئیل در آیات بعدی در مورد آن صحبت می‌کند. بنابراین، آنها مانند ملت‌ها، داور خود را خواستند. پس، آنها چه می‌کنند؟ آنها این را درخواست می‌کنند.

آنها پادشاهی را مطابق الگوی اطرافیان‌شان می‌خواهند. بنابراین، نباید تعجب کنیم که سموئیل در آیه ۶ از این موضوع عصبانی است. این موضوع ناخشنود است. و خدا در آیه ۷ می‌گوید، نگران آن نباش.

من حواسم بهت هست. اونا تو رو رد نمی‌کنن. اونا منو رد می‌کنن.

بنابراین خیلی واضح است که درخواست پادشاه در اول سموئیل ۸ یک گناه است. و این رد کردن خدا به عنوان پادشاه آنهاست. خب، این قسمتی است که من در آن یاد گرفتم، و بسیاری از مردم استدلال می‌کنند که نکته این است که خدا می‌خواست آنها هرگز پادشاه نداشته باشند، که او فقط باید پادشاه آنها باشد و هرگز پادشاه انسانی نداشته باشد.

به همین دلیل فهمیدیم که آن نوعی امتیاز دوم و با اکراه خدا به درخواست گناه‌آلود اسرائیل بود. اما دیدگاه امروز من بیشتر این است که نه، مقام پادشاهی از همان ابتدا بخشی از نقشه خدا بود. و قرار بود نوع بسیار خاصی از پادشاهی باشد، نوعی پادشاه ضدفرهنگی.

و این نقشه او بود. و دلیل مشکل این نیست که آنها درخواست پادشاه داشتند. دلیل مشکل این است که آنها چه نوع پادشاهی را درخواست می‌کردند، پادشاهی از این مدل.

بنابراین، سموئیل در آیات ۱۱ تا ۱۸ به او در مورد تمام بارهایی که پادشاه متحمل خواهد شد هشدار می‌دهد. اما اکنون در آیه ۱۹، مردم همچنان از فرمانبرداری سر باز می‌زنند و انگیزه آنها آشکارتر می‌شود. بنابراین در آیه ۱۹، اول سموئیل ۸، مردم از اطاعت از صدای سموئیل سر باز زدند.

آنها گفتند، نه، پادشاهی بر ما خواهد بود تا ما نیز مانند امت‌ها باشیم. خب، ما این را از آیه پنجم می‌دانستیم که پادشاه ما بر ما داوری خواهد کرد. ما همچنین این را از آیه پنجم می‌دانستیم، اما بند آخر آیه انگیزه واقعی را به ما می‌دهد که او پیش روی ما بیرون بیاید و در نبردهای ما بجنگد. ۲۰

بنابراین این موضوع را روشن می‌کند. این همان نوع پادشاهی بود که آنها درخواست می‌کردند. من فکر می‌کنم اگر آنها نزد سموئیل می‌آمدند و می‌گفتند، پادشاهی به ما بده تا ما را در مطالعه تورات رهبری کند، سموئیل می‌گفت، عالی، ایده خوبی است.

بنابراین، نکته من این است که آنها درخواست پادشاه نکردند، بلکه نوع پادشاهی که می‌خواستند مهم بود. و این دلیل درخواست گناه‌آلود آنها بود. بنابراین خداوند ایده پادشاهان را به عنوان وسیله‌ای برای برکت دادن ملت‌ها از طریق عهد ابراهیمی آغاز می‌کند.

در نهایت به عهدی که خدا با داوود می‌بندد منجر می‌شود. می‌توانید خودتان به آن نگاه کنید. در دوم سموئیل ۷ آمده است. به یاد داشته باشید که شاول اولین کسی بود که به عنوان پادشاه منصوب شد، اما چندین بار به پای خود شلیک کرد و به عنوان پادشاه رد شد.

سپس داوود از نسل یهودا تثبیت می‌شود و خداوند در دوم سموئیل ۷ به او وعده‌های بزرگی می‌دهد که نسلی از او همیشه بر تخت سلطنت خواهد بود. و البته، ما این را از طریق انبیا و عهد جدید به عنوان منتهی به عهد جدید بزرگ دنبال می‌کنیم. بنابراین، بیایید این را با نگاهی به عهد جدید، یک بخش، و آن در متی ۱ است، به پایان برسانیم. بنابراین، متی ۱ مقدمه کتاب است، بدیهی است، و نسب‌نامه عیسی، آیات ۱-۱۷ را دارد.

و به این سه گروه ۱۴ نامی در هر قطعه تقسیم شده است، که در مجموع ۴۲ نام می‌شود. اما به ابتدای آن نگاه کنید. آیه ۱ اساساً عنوان کتاب است، اما عنوان شجره‌نامه نیز می‌باشد.

نسب‌نامه‌ی آیه‌ی ۲ با ابراهیم شروع می‌شود و در آیه‌ی ۱۶ به عیسی می‌رسد. اما عنوان کتاب، عنوان نسب‌نامه، این را می‌گوید، کتاب نسب‌نامه‌ی عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم. حال، تمام این نام‌هایی که در ادامه‌ی این آمده‌اند، اجداد داوود هستند.

بنابراین از بین آن ۴۲ نام، چرا آن دو نام برای عنوان کتاب انتخاب شدند؟ و من فکر می‌کنم پاسخ در این تصویر از عهد‌هاست، که متی می‌گوید، من می‌خواهم داستان مسیح را معرفی کنم. من می‌خواهم داستان عهد جدید را با تکیه بر این دو قله الهیات عهد عتیق معرفی کنم. اینها ستون‌های دوقلو در سراسر عهد عتیق هستند و این منجر به عهد جدید می‌شود.

و بنابراین، این روش متی برای گفتن این است که شما نمی‌توانید داستان عیسی را بدون درک وعده‌هایی که خدا به داوود و ابراهیم داده است، درک کنید. و بنابراین، این فقط نمادی از نسل خونی آن دو نیست، که البته همینطور هم بود، بلکه متی از این دو نام استفاده می‌کند تا به نوعی در مورد الهیاتی که می‌خواهد بر روی آن دو قله الهیات عهد عتیق بنا کند، به ما بگوید. بنابراین، همه اینها به ما کمک می‌کند تا چارچوب، کتاب‌هایی را که در این مجموعه سخنرانی‌ها در مورد آنها صحبت می‌کنیم، یعنی یوشع، داوران و روت، ببینیم. می‌توانیم موارد زیادی را در این راستا ببینیم.

، این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه یازدهم، شرح مختصری از عهد و پیمان‌ها است.